

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در جریان قبله بحث کردید، جدل کردید، یکی شبهه آورد، کتمان کرد بعد این کتمان انواع دیگر پیدا کرد. این کارها را کردید «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ» ولی بر این نیست که شما چهره‌های خود را به سمت مشرق بگردانید و به سمت مغرب بگردانید. «وَلَكِنَّ الْبِرَّ» ولكن بر و نیکوکاری اینست: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ» جالب است نمی‌گوید ایمان است بلکه می‌فرماید آن کسی که ایمان می‌آورد بر است. یعنی به این بیندیشید که خودتان بر باشید، خودتان نیکوکاری باشید. بر کسی است که ایمان بیاورد به الله «وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» و به روز قیامت «وَالْمَلَائِكَةِ» و ایمان بیاورد به غیب یعنی ملائکه مثالی و نمادی از ایمان به غیب است. به ملائکه ایمان بیاورد و در ایمان به ملائکه فرقی بین جبرئیل و میکائیل و... نگذارد «وَالْكِتَابِ» به جنس کتاب آسمانی ایمان داشته باشد. هر چه که از جانب خدا نازل شده، به آن ایمان داشته باشد. «وَالنَّبِيِّنَ» و به تمام انبیاء ایمان داشته باشد. اینست بر.

«وَأَتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ» مهمترین لازمه ایمان را در انفاق ذکر می‌کند. خدا می‌فرماید من این حب را می‌دانم، «عَلَى حُبِّهِ» به رغم این حبی که انسان به مال دارد، مال را به چه کسی بدهد؟ «ذَوَى الْقُرْبَى» اول نزدیکان است. برادر مومن، خواهر مومن، مسلمان روزه دار چه می‌شود که من داشته باشم و نزدیکانم ندار باشند؟ این چطور مسلمانی می‌شود؟ اگر ایمان به الله است، اگر ایمان به یوم الاخر است، اگر ایمان به ملائکه و کتاب و نبیین است، خدا اولین نمادش را «أَتَى الْمَالَ» می‌داند، اولین ثمره عملی آن را «وَأَتَى الْمَالَ» می‌داند، انفاق می‌داند و در انفاق اولین مورد را «ذَوَى الْقُرْبَى» می‌داند. چطور تو پدر داری و فرزندت ندارد و تو تحمل بکنی؟ این اولویت ذوی القربی در همه عنوانهای بعدی صدق می‌کند. در ذوی القربای یتیمان مقدم هستند. حالا یتیم در ذوی القربی ندارم باشد یتیم از غیر ذوی القربی. توجه فرمودید. در ذوی القربای بعد از یتیمان، «وَالْمَسَاكِينِ» مساکین جمع مسکین است. مسکین یعنی آدم به خاک افتاده، آدمی که حتی از نظر منزلت و سکونت دچار مشکل است. فقری که حتی نمی‌تواند امر سکونت خود را مدیریت کند، می‌شود مسکین. این مسکین را دریاب. ممکن است مسکین یتیم باشد در اولویت بالاتری است. اگر یتیم نبود در اولویت بعدی. پس اولویتهای قبلی حفظ می‌شود. ممکن است یتیم از ذوی القربی باشد اولویتش یک می‌شود. از غیر ذوی القربی است دو می‌شود. «وَأَبْنِ السَّبِيلِ» یکبار ابن سبیل اینست که الان معروف است کسی که سفری کرده به شهری و اموالش ربوده شده یا مریض شده و اموالش خرج شده یا مشکلی برایش رخ داده فکر نمی‌کرده اینجا آنقدر هزینه داشته باشد و دستش خالی شده است. یکبار هم ابن سبیل را اینطور تعریف می‌کنی: آدمهایی که کلا هجرت کردند اما آواره ماندند. در این شهر جدید نتوانستند مستقر و مقامی پیدا کنند، خیلی وقتها هجرت، وظیفه شرعی آدمها است. شما در جایی زندگی می‌کنی که حفظ ایمان در آن شهر، در آن منطقه مشکل شده است. اگر هجرت کنی در شهر دیگری ای بسا بهتر بتوانی حفظ ایمان کنی. اینجا یک پدیده شرعی است.

«وَالسَّائِلِينَ» فرد به شما می‌گوید من نیاز دارم، احتیاج دارم، «وَفِي الرَّقَابِ» از نظر اصطلاح یعنی برده‌ها، اما کلمه «فِي الرَّقَابِ» معنایش وسیع تر از برده است، فکر نکنید امروز چون برده در جامعه نیست پس نداریم، «وَفِي

**الرَّقَابِ** یعنی آدم گرفتار، شاید سائل هم نیست، شاید نمی آید مسئلت از شما بکند مالی را، ولی می دانی گرفتار است، می دانی یک بیمار داشته، رفته خرج عملش کرده است، کلی عقب افتاده است، می دانی یک مغازه داشته، خورده به کرونا کلی اجاره از آن گرفته اند که هیچ چیز درآمد نداشته است، یا کلی خرج زندگی اش بوده است، دیگر هیچ درآمدی نداشته است، این **«وَفِي الرَّقَابِ»** است، این گرفتار است، باید کمکش کنید دیگر، کمک همیشه به پول دادن بلاعوض هم نیست، برو مشکلش را حل کن، **«وَفِي الرَّقَابِ»** حل مشکل است، حالا بیمار باشد، بدهکار باشد... ایمان به الله داری، بیا اینجاها مسابقه بگذار، چی رگ گردنت باد کرده است برای قبله، خدا فرمود، اگر تو می خواهی به نیکی برسی، نیکوکار باشی، ایمان به خدا، قیامت، ملائکه، کتاب، نبیین، دست کن در جیبت، بیا خرج کن برای ایمانت، ثابت کن ایمانت را، یک نکته را هم بگویم بعضی ها می گویند الحمدالله حاج آقا دارد اینها را می گوید، ما را که نمی گوید، ما که نداریم، خب ما نیستیم، این به داراها می گوید، می خواهم بگویم این جور نیست، انفاق مخصوص دارایان نیست. چقدر دین قشنگی داریم، یکی از راه های گشایش در رزق و روزی انفاق است. آقا شما که ندار هستی، اگر دل بسوزانی برای یک ندار دیگری، دنبال کار او را بگیری، خدا هم به او رحم می کند، هم به تو، می گوید بارک الله به تو، آفرین به تو، یک فراهوان انفاق پیامبر اکرم(ص) دادند، مردم هم آوردند، خرما، پارچه و چه و چه آوردند، جمع کردند، ریختند وسط مسجد، یک نفری دید هیچ چیز ندارد، رفت خانه شان، گفت ما هیچی نداریم، یک خرما پیدا کردند، آقا از خانه شان یک خرما کهنه ای پیدا کردند که آن را ببرند انفاق کنند، یعنی تنها چیزی که می توانستند ببرند بیرون، گفت من این را رویم نمی شود ببرم تحویل پیامبر خدا بدهم، با خجالت خرما را در آستینش قایم کرد، آمد همین جوری در لابلای جمعیتی که کمک می کردند، خودش را گم کرد و یواشکی، روی تل خرما ها این یک دانه را هم انداخت، و رفت. رفت که شناخته هم نشود، چون آبرویش می رفت، می ترسید آبرویش برود، یک دانه خرما. بعد یک وقت دم غروب یا بعد از ظهر دیدند که در خانه را میزنند، پیامبر خدا آمده است، می گوید من آمدم که سلام خدا را به تو برسانم. یک دانه خرما در راه خدا داده است، از هر کس به حسب آنچه که دارد، لذا ندار هم نگوید من انفاق نمی کنم، باشد انفاق کن، تو هم اسم خودت را در لیست انفاق کنندگان ثبت کن، بعضی ها می گویند ما خمس نمی دهیم، چون خمس به ما تعلق نمی گیرد، کلاً مثلاً یک حقوق کارمندی داریم، آن هم با کسورات قانونی اش، مثلاً کلاً به دو تومان می رسد، اما همین تو اگر یک سال خمس می دهی، سر سال خمس بیایی نگاه کنی، ببینی چی داری، یک پنجم را در راه خدا بدهی، آن وقت خواهی دید خدا با تو چطور معامله می کند، نگو خمس تعلق نمی گیرد چون من درآمد کم است، شاید شما در سال خمس یک برنج اضافی در خانه داشتی، شاید شما در سال خمس ات، یک ده تومان پولی ته جیبت داشتی، درست است، چقدر زیبا و پسندیده است، که شما سمت را در لیست خمس دهندگان ثبت کنی، ولو به هزار تومان خمس به تو تعلق گرفته، باشد، آن هزار تومان خمس که تو می بری، می دهی، آن ارزشش به آن خلوص نیت تو است، ایمان و **«آتَى الْمَالَ»** در واقع دو تا رکن بنیادین بر است. ایمان، **«آتَى الْمَالَ»**، حالا خدا می خواهد این دو تا رکن بنیادین بر و نیکوکاری را کانالیزه کند، مدون کند، می شود **«وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ»**، **«وَأَقَامَ الصَّلَاةَ»** ضامن ایمان است به **«بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ»**، **«وَآتَى الزَّكَاةَ»** ضامن **«وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ»**، این هم ضامن این است، اینها ضامن های مدون کردن و منضبط کردن **«أَمَّنَ بِاللَّهِ»** و **«وَآتَى الْمَالَ»** است، فقط یک چیز توجه داشته باشید، این استفاده هم از این نکته می شود، وقتی خدا اول فرمود: **«وَآتَى الْمَالَ»** بعد فرموده است: **«وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ»**، یعنی تا قبل از مرحله اقامه صلات و ایتای زکات تو یک ایتای مال داری، این کدام ایتای مال است، این ایتای مال سوره بلد است، این ایتای مال **«فَلَا افْتَحَمَ الْعُقْبَةَ (۱۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا**

**الْعَقَبَةُ (۱۲) فَكَ رَقَبَةٍ (۱۳) أَوْ إِطْعَامٍ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ (۱۴) يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ (۱۵) أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ (۱۶) ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (۱۷)**» (بلد/ آیه ۱۱ تا ۱۷) است، یعنی شما اول یک انفاق باید داشته باشی، انفاق داشته باشد. سوال، آیا قبل از زکات؟ زکات یعنی انفاق واجب مالی، لذا خمس هم جزو زکات است، البته انفاق مستحب مالی هم زکات گفته می‌شود، زکات انفاق مالی است، واجب اولش است و مستحب بعد آن است، آیا قبل از زکات هم انفاقی را میشود تصور کرد، که انسان اولویت به آن بدهد، بله، یک بار هست، یک کسی می‌گوید که، من پولم را می‌گیرم، خرج زندگی ام می‌کنم و سر سال خمسی می‌بینم چقدر اضافه آمده است، آن که اضافه آمده، یک پنجمش را می‌دهم، این می‌شود زکات واجب مالی من. یا مثلاً مشمول زکات است چون گندم می‌کارد، جو می‌کارد، کشمش دارد، مثلاً طلا و نقره دارد، زکاتم را من سال به سال می‌دهم، خب، یک بار یک کسی قبل از اینکه نوبت زکات برسد، سهم فقرا را جدا می‌کند، آن زکات جدا، **«وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ»، «لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»** (معارج/ ۲۴ و ۲۵) یعنی این را مستقیم به سائل و محروم می‌دهد، برای این روایت داریم، می‌گوید آقا شما هرچقدر درآمد داری، حداقل دو و نیم درصد درآمدت را، این را در راه خدا بده به نیازمندان، دو و نیم درصد. یک چهلم، یعنی اگر یک میلیون حقوقت است، ۲۵ هزار تومان، **«وَأَتَى الْمَالَ»** قبل از **«وَأَتَى الزَّكَاةَ»** هم داریم، درست است که **«وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ»**، می‌خواهد ایمان و **«وَأَتَى الْمَالَ»** را منضبط کند، ولی یادمان نرود، قبل از **«وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ»** هم **«أَمَّن»** داریم، هم **«وَأَتَى الْمَالَ»** داریم. حالا اینها را داشتیم، تمام است، یک چیز دیگر هم اضافه کنید به آن اگر می‌خواهید برتان کامل بشود، **«وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا»**، می‌فرماید بر کسی است که وقتی عهد می‌کند، به عهدش وفا می‌کند، خیلی ما در این مسئله نقطه ضعف داریم، خواهران برادران، خیلی نقطه ضعف داریم، بی تعهدی درد بزرگی شده است در ما، الکی تعهد می‌کنیم، تعهد اصلاً برای ما خیلی ارزان شده است، امضا می‌زنیم، خیلی وقتها کار نداریم چی را امضا زدیم، وام داریم از بانک می‌گیریم، امضا می‌زنیم، مثلاً آنجا نوشته است که آقا این وام برای فلان مصرف به شما داده می‌شود، نمی‌دانم امضای چی زدم، **«وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ»**، هر جور صلاح می‌دانم می‌خورم، مصرف می‌کنم، یا پول می‌گیرم، امضا می‌زنم، شاهد می‌شود، می‌آید از من قول می‌گیرد، می‌گوید فلان کار را می‌خواهم انجام بدهی برای من، اینقدر هم هزینه به تو می‌دهم، تا فلان تاریخ به من تحویل بده، می‌گویم خیالت راحت، اما عمل نمی‌کنم، تو بیجا می‌کنی، عهد کردی، قول دادی، هیچی به هیچی، انسان است و عهدش، مومن است و عهدش، ببین **«وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ»**، می‌گوید **«وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا»** آقا عهد بستنی باید وفا کنی به عهدت، وفای به عهد شرط ایمان است، رکن ایمان است، بعد فردای قیامت چقدر بدهکار هستیم، فقط برای عهد و قول هایی که به مردم دادیم و عمل نکردیم. حالا بگذریم از قول هایی که به خدا می‌دهیم و عمل نمی‌کنیم، این دیگر واویلا، بخواهد برای آنها خدا ما را بگیرد، که بیچاره هستیم، مدام عهد می‌بندیم با خدا می‌شکنیم، با همین **«وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ»** جامعه بهشت می‌شود، یک چیز دیگر هم است، **«وَالصَّابِرِينَ»** صبر هم داشته باشید، شاید این صبر هم مناسبش این است که اگر بدعهدی می‌کنند، بی صبری نکنید، یک خورده تحمل تان را بیشتر کنید، **«وَالصَّابِرِينَ»** صابر باشید، در چی؟ **«فِي الْبَأْسَاءِ»** در گرفتاری‌ها، در فشارها، **«فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ»** در ضررها، یک وقت آدم ضرر می‌کند، صبر می‌خواهد، **«وَحِينَ الْبَأْسِ»** و موقع جنگ، جنگ هم ممکن است پیش بیاید، کم کم سوره دارد زمینه چینی می‌کند برای جنگ‌های بعدی، احتمالاتی که پیش رو داریم، می‌رسیم به **«فَاتْلُوهُمْ»** اینها داریم می‌رسیم، صبر می‌خواهد. خیلی وقت‌ها بی صبری آدم‌ها در جنگ و درباره جنگ، باعث می‌شود که مطلق با جنگ مشکل پیدا می‌کنند، وقتی شما داری در مقابل ظلم می‌ایستی، شما جنگ طلب نیستی، شما ظلم ستیز هستی، **«أُولَئِكَ الَّذِينَ»**

صَدَقُوا» اینها راست می‌گویند، اگر کسی اینها را دارد و می‌گوید برّ برای ماست راست می‌گوید؛ «وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» و غیر از این نیست که اینها همان متقین هستند، همان چیزی که قرآن از اول دنبال همین بود «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (۲)».

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای کسانی که ایمان آوردید؛ «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى» نوشته شد بر شما، واجب شد بر شما، «الْقِصَاصُ» قصاص کردن، یعنی مثلاً عوض یک ظلمی را که منجر به قتل یا جرح شده به مثل خود آن درآوردن، کسی زده کسی را کشته، بزنی آن قاتل را بکشی، این می‌شود قصاص، یا کسی زده دست کسی را قطع کرده، بزنی دستش را قطع کنی، می‌فرماید: «فِي الْقَتْلَى» دربارهٔ مقتولین، «الْقَتْلَى» جمع مقتول است، دربارهٔ مقتولین قصاص بر شما واجب شده؛ «الْحُرُّ بِالْحُرِّ» یک مقتولی از احرار، حُر در مقابل عبد است، یعنی کسی که برده نیست آزاد است، یک کسی آزاد است کشته شده، قاتل او را هم که آزاد است می‌گیرند و می‌کشند، یک کسی عبد است، زده یک عبد دیگر را کشته، این عبد را قصاص می‌کنند، کشته می‌شود، یک زنی زده یک زنی را کشته، این زن قاتل را هم قصاص می‌کنند، کشته می‌شود، پس قصاص بر شما واجب شد دربارهٔ مقتول‌ها، کسی عمداً زد کسی را کشت اولیاء دم مقتول حق دارند که قاتل را تحت نظر حکومت و قانون، حاکم شرع به قتل برسانند، قصاص بکنند، یک خون در مقابل یک خون ریخته شود.

«فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ» پس کسی که بخشیده شود برای او از طرف برادرش یک چیزی، این «مَنْ» می‌شود قاتل، یعنی آن قاتلی که قصاص واجب شده باید قصاص شود، باید کشته شود، آن برادرش که برادر ایمانی اوست، ولی دم مقتول است، می‌گوید آقا ما از حق قصاص کردن خودمان نسبت به قاتل صرف نظر کردیم، می‌شود: «فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ»؛ «فَاتَّبَاعَ بِالْمَعْرُوفِ» آن وقت این فردی که قصاص دربارهٔ او بخشیده شده خوب است که این عفو را با معروف دنبال کند، یعنی جواب این عفو را به معروف بدهد، «وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ» خدا سر بسته می‌فرماید که اگر تو عفو کردی چه بهتر، البته اینجا توصیه نفرموده به عفو، ولی بیا یک چیزی به آن ولیّ دمی که تو را عفو کرده ببخش، از روی احسان به او مالی بدهد، حالا من نمی‌گویم دیه بدهد.

«ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ» یعنی این جمله «فَمَنْ عُفِيَ» تا «أَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ» یک تخفیف و رحمتی است از جانب پروردگار شما، یعنی خدا می‌توانست اصلاً راه عفو و احسان را اینجا ببندد، بفرماید آقا قصاص که قصاص، تمام! ولی خدا یک تخفیفی در قصاص داده، می‌فرماید اگر این عفو کرد راهش باز است، آن هم می‌تواند در عوض عفو او احسان کند، دیگر کار به قصاص نکشد، «ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اغْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ» پس کسی که تجاوز کند بعد از این حکم، یعنی کسی بخواهد از چارچوب حکم قصاص و یا عفو و احسانی که ما ذیل قصاص به عنوان تبصره آوردیم، بخواهد خارج شود «فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ» بداند که عذاب دردناکی برای او هست.

برای شما در قصاص حیات است، شما درست است ظاهر قضیه را می‌بینید که یک کسی را در ازای کسی کشتید، ولی قدرت بازدارندگی که در حکم قصاص وجود دارد باعث می‌شود که جرأت ارتکاب به قتل در جامعه به حداقل ممکن برسد.